







The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201

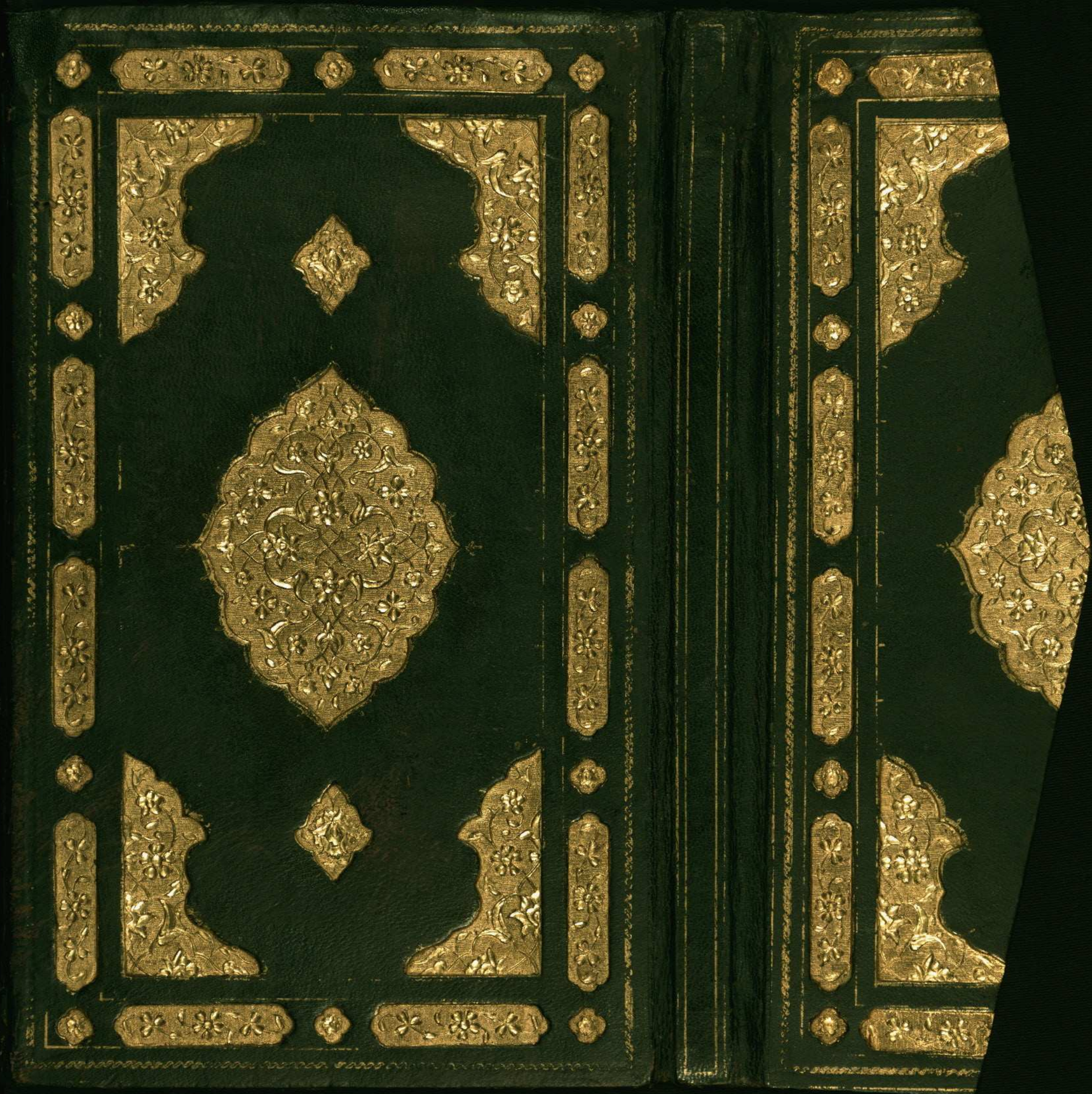
<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2009

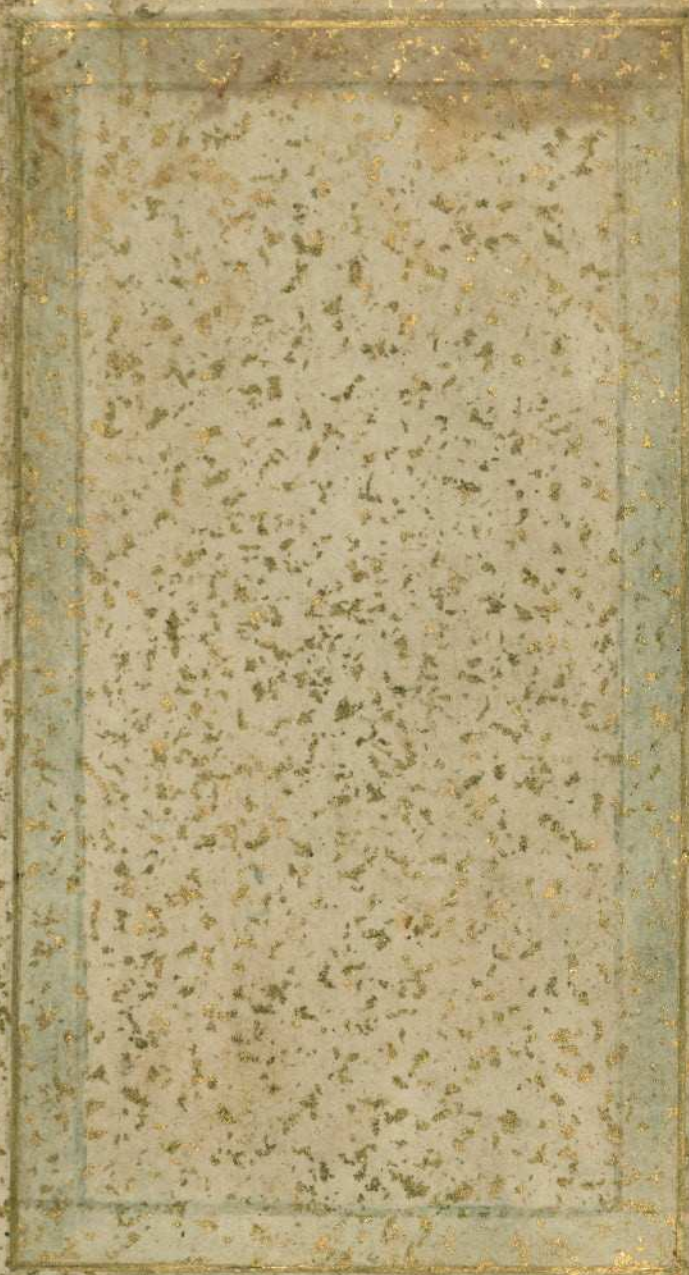
NOTE: The pages in this book are ordered from right to left. This means that to view the pages in order, you should go the last page of the document and read what would be from “back-to-front” for a Western manuscript.

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.





664
M-3-10



و در باغ آب شده راه سپهر
که نوشتت کم و کاه منسوب
یاریر به یک از چاشت
از قلم با جبهه انباشت
دوم انکس که کشد کرک تیر
تراشد ورق حرف صنوا
گل کند خار بجانب شاه
بادش آن کرک که خنجر کرد
چس متقطع جو بود در کمن

در پشم خط کشیده از وزیر دور
کشیده موزون خطش نامور
یا فرو و دیشتم نخست است
بکله اکت قلم در شش
بهر اصلاح نه از سپهر
زند از کلاک خط مشرنا
خار را نحو بسته از گل دانه
قاطع و پست تصرف زین کار
قطع کردیم بر یک تن

حسب الله لنا بحسبنا

و هو مولانا نعم المولى

كتبه العبد العقيم المذنب المتقاع الى رحمة الله

عسفرانه حیدر الحیدری غفر الله له و اولاده

و نظره سپهر حسن و نسفا

از دغا کو خفایا لشکر	جایم آمد جو کمال سخن
شاهد صفت علی بن را	یار باین غیرت حوالین را
بخش مونس قبول نظری	از دل دید چه دیده ی
زان لیرش نام دوشیر	خاصه آن درویش دلیر
وان کرچه صبر سیدی	زان کی در دین شیر خا
خاکش ز پاک مالش کن	جشن از خوش قلمش کن
وز دم پاک طرب زانید	از خط خوب کنش مانید
وارش از دست دبی کنگا	لیک در جلوه که غرت خا
بسر دو کتقم سیده پس	اولان خانه زن پهلوی پس
جشم دارا حق از وی	بر خط و شعر و قوافی
فصل پیش نظرش وصل نای	فصل وصل کلماتش بجای
که دو هم خانه هر کس پسته	که دو یکا جسم پسته
خارج از دایره صدق ضلوعا	نقطه ایشان بقانون حساب
شده از زیور رخ ما را	خال رخساره زده بر کف پا

مرکب کرم غنا میر آینه
نامه نام فزای آری
ایرج نهشت که ناکاه زدی
بافعی بت ایرج در سرشت
ایرج حورست در چرخ ناز
روی زپاشتن اوچ سرش
جهه اش فاخته صف نور
مرد و مصراع روی باری
چشم از کل بصیرت رو
طره اش پد کش شادین
لب او مرده ده با پیش
راستی شکل در غنائش
کوشش از حلقه حسن لاکر
حسره د کام زانی و نباش

خوی بجای قطره زمانه
حسیر مقدم ز بجای آری
پنج شب بربخ ماه زدی
حله از طره حوران شبت
کرده از د و لب جاپید از
زلف مشکینش من الیل
بر میانش کز خیره الامور
قبله حاجت حاجت جوی
نظر لطف بعشاق منکس
خال در مرد یک خیم
در پیو تخوانی سر مرده صبح
صدی صبح پیش
دید عشق بر ویشکران
چو د از ز مرز غنائش

زیر نخل تو رطب چمنام	کر به از خار پشم چمنام
که گشت خار پشم تنج به غم	در رطب چنیت از نخل کرم
ریخته تازه رطب کپتانی	کلهک جایست رخت سانه
که محرمه و زرد بر سر	نپس و زین طب شهید
یاد این شاخ رطب رگیت	آزمان کش و این کلهک است
شده ریزی شهادت شش	جشم دارد که بجای ریش
تنج ان اجل الله لالت	و انفس کنسیر و جت
ختم جرنیه کتاب اجلش	کنی از حمت سمت امش

ختم کتاب و خاتمه خطاب

دام و لمار و دی زنگ تم	دامت امار کای طرد تم
تحف شام شوی دم بی	و ایطی نسبت شای بی
نور چشمت پیاو رقت	نقد عمرت نثار رقت
و رصفیر تو در افانسیه	مرغ جازاپت صرر نویه
که عجب سرعی و پستجیل	ارکجا پریمت ای قاصد دل

و یکی خوشه ز تمال کفزی
 پخود بهاشح و سقان سید
 شهریس گفت زمین این یک پوی
 گفت من تا خوب بودم آخر
 نیکی و اندک بکل کاشته
 نه دینی رتوار اسپسته کشت
 نشد از پل گفت آبله وار
 ز آب یاریت بشغی آب بسته
 در دولت نیست جز این آبله
 کی ز رنج هم شود اگر دل تو
 رنج هم در ده که دانم هم

تمال را پایر بنجاک افندی
 بر خود اعضاء آن چمد
 گزید بروفق مرا دست بکوی
 و ز تو انصاف به جویم آخر
 نه نهالی ز کل افراشته
 نه درختی ز تو پراپشته
 نشد عی عنده به بخون آبله
 راحت خواب ترا آب بسته
 کین بخود در پسته جو کو پسته
 نیست جرخ پری حاصل تو
 شرح آن پستی در ده

منما جایت در انتقال نجابت

ای مطلق المحر جان ای
 دست جودت ارل نخل شان

تن مهرت جمن ل پرای
 تا ابد بر سپهر نخل شان

حکایت شهری مار و پستی که ویرایان خود برده بود

شهری شد ز ره شهر بده	تا کشید زولس کش کرد
دید از انبای و شش مقامی	بردش از راه پستی پستی
باغی آراسته چون باغ بهشت	بل که آراسته گشتی و باغ بهشت
میوه تازه و درش شاخ	روزی باغ روان کرده در شاخ
پسب امر و دهنم زده	فندق از خر می افکند
نارستان ضعیف شاخ با	کر کش از پسته و آبی و کنار
تا کھا کرده در و پر پا	همچو عای که آن یار
تخشیهائی از کوچه پاک	کرده میاوت تراویز پاک
شهری از قصه باغ دید	کافوشیخ اکاه رسید
می کرد از بس از پیشگاه	همچو کرکی که فقه در دهگاه
همچو باد می کرد دشت ایست	میوه با شاخ شکستی رخت
کندی آن دشتی پی	که رسائی دشتی پی
بسوی رجو دست آورد	تھه لعل شکست آورد

اصل معنیت نہ تا دینے
 عیب اگرست کرم و زود گوئی
 عیب جو ہے نہ خود کرد
 کاہ بر راست کشتی خطر کرنا
 کاہ بر قافیہ کاں معلوت
 کاہ نابردہ پیوی یعنی پے
 چون اربطہ معانی دور
 سرگز از دل بکامندی جو
 مرغ توقایہ آسناک نشد
 بس ز انوش پشیمانی
 تاکشتی کو سری محض غم
 تا دہمستی یاریت روی
 رنج این کار ندانی مگر
 برکہ از کج رویت خم زخم

در جبارت جو فتنہ قصائی
 ورنہ پہودہ جو چاہد محروم
 عیب نادیدہ کیے صد کرد
 کاہ بروزن سینے طعن کا
 کاہ بر لفظ کہ نامت بولت
 خود کبیری تعصب ہی
 زین قل برجہ کیے منع دور
 بہر موزوینے و نامور
 خاطر ت قافیہ بیان کشت
 دیدہ از خوابت پشیمانی
 پسر فکر نکشتید ہی در
 شونی اتس دل صفت جو
 مهم ان ہم نتوانے مگر
 ورد و صد طعن نے ہم

مروارث کر سحر انجا پست	نسخه صحت رنجست و الم
دیده بر دست جمعیت نه	الم تفرقت راحت ده
باشش دفر اشعار پس	آخر عیس و آپس
دفر شعر بود در صحنه روح	فاتح عجز ابواب مستوح
مروارث را که روی گردان	کل دیگر شکند کرد این
خواهی آن رونق مانع شود	نکست عطر و مانع شود
خاطر از شوب غرض عالی	سمت از صدق طلب عالی
از درون زنگ تعصب بزدا	بر خرد راه تا ملکش
مکذ قسطه زمان تجو قلم	سپهر پر کار بجا و اقدم
زن بگرد آوردی معنی پای	کرد نقطه و هر کجی بر
حق معنی اطلب از سر حرف	نیک در دلتک و معنی زر
غوطه ناخورد و بدریان غواص	نمک کف صدف کوهر جاس
اگر افتد ز معانی پسند	یکی از ده بهمان شوهر پسند
بحر حرم بند که کان کهرت	صدف او ز کهرت پست

بهواسیے تو سخن کو شے ما
 کر تو در حرف نہی لطف مگر
 و بر آفاق نیں حلقہ سم
 بعد پست اصل سے شکھا
 دل جا بیے کہ بود شک اتو
 بال پروازش ازین شے ڈو
 دوز آتاف دلی اور
 عیش ز بی سرائی زہا
 تا رعب و سرخو آزا

بتناسے تو خاموشیے ما
 بجز زرف شو چشمہ حرف
 قاف تا قاف شو تعلیم
 قرب تو مایہ کر کیم
 علیہ بیت غم آنک اتو
 کمکش از کل کر نیکی و
 برہان رخو و حسن اور
 وز کان سرش زارہا
 زید اندر کف فضل تو ش

عقد جہنم در التماس از مطالعہ کنندگان کہ بنظر
 شفقت و نیکیو یہ مکرند و از طریقہ بد خوئی بہ کوئی گذر نہ

ای زکرا پر سخن یافتہ ی
 میل شدہ شقائق جن
 بخردا و راق سخن طے کرد

و تماشا ی جن یافتہ ی
 نکتہ خواکشتہ را و راق جن
 رود و راق سخن آورد

لب نورش سخن ناپسته	داشت با خود سخن ناپسته
ممد می بر منش کوش نهاد	بجوشش طغیان نهاد
انچه از عالم دل تقصیر داشت	پستی بود که مضمون داشت
که بر اطوار سخن بگذاشته	لیک حالی ز سینه بر گشته
بر دلم نیست ز سرش و کی	بخار حرف ز دامت رفی
زانکه دورست درین کین	سخن از معنی سخن
سخن آنجا که شود و ام نماید	صدید معنی نشود و کام نماید
معنی آنجا که شد و این باز	گفت و گو را سپید و نیاز
سخن آنجا که شود تنگ محال	معنی آنجا که شد یار بر بال
معنی آنجا که نهد پای بند	از عبارت شود انبساط کند
پایست در سخن چنان نیت	و اطمینانی که سخن آید است
لب فرو بند که خاموشی	دل تنهی کن که خاموشی

منابع است در اتصال زخم و میخاکه که در کمال

ای بابیه ده مرهوشه	مهر بر لب نه مرهوشه
--------------------	---------------------

حافظ از نظم بلند آوازه
 یک روز و شش ارگند
 پخت از دور و در کوشن سال
 یک باد اجل آن میوه پاک
 آن دو طوطی که جو شیرین
 عاقبت سخره افلاک شد
 کام بکش که شکر فغان رسد
 زود بر که دجور خواست
 کیت که باغ سخن آید

پاخت آیین سخن را تارده
 زان مندی سپوی پستی انکه
 میوه باغ خجندی کجاک
 ریخت و خطه تبریز پاک
 بود در مندر شکر ریزش
 خاشاک خنک خاک شد
 یک یک مادر و حرفان رسد
 زین تهر حرف که فرصت بگذشت
 که نه باد اعشیا میانی رفت

حکایت حکیم پسای علمه از آنکه که وقت فانیست این بیت میخوانم
 بارگشت تم از پنجه زرا که رفت در پنجه معنی در معنی سخن

جوش پسای شد آقیم سخن
 خواست کرد و کن فرو شو پاک
 بر پرست کن انکه شش

را تم تخت تعلیم سخن
 ز تم پستیش از تخته خاک
 همچو پای بر زمین انکه شش

که فلان سیر و فلان به برد	ملک و میراث یمن خواه سپهر
به که داری جو نهایت کرا	ما تم خویش برک و کران
پس که چون هم اجل را تو یی	کرد که در دین می فردوسی
بادل شت شد هجران پیش	ماند سپهر ز رزمنان خویش
ماطم کجاست نظامی که برنج	عدو کج رسد پند به سج
روز آخر که از میچ پیشت	کنجا داده رکعت پیشت
کبر میرفت به چراغانی	بر ملک و به به خاقانی
کشت پامال حوادث به اش	بنی صد اش جو به و به اش
انوری کو و دل انور او	حکمت و شعور خود پر او
کو طیران که جو خست آبیات	کلک او داشت روان طما
مرکالی که پسمانی داشت	که کمفیتع سخن انی داشت
شدارین اره دیر پیر	آخر الامر نقص پیر
کرد حرفی که رقم زد پس	بر رخ شاه معنی حبی
صرصره جو شد حادثای	آمد آن جعد سبر دای

پار شکست بر افغانست اس	نار شکست بر دستانست اس
ناخسرت توقع رسید	نظم احوال تقطیع رسید
شک شد قافیه عمر شرف	دبدم میشودت مرگد
پس بچی شد شب قافیه جوی	تنت از معنی مار یک جوی
که شوی سوی مقاصد فاسد	گاه با شیء قصاید صایه
که پی پی پاد و دلی ساری تا	بر سپهر لوح پا چرخ فجا
که کنی میل غنم دل پرداری	عشق با طرغ غنم لای لای
که پی می شنوی آری زیور	بر یکی وزن نزار اکبر
که ز ترجع شوی بند کشای	عقل و دین افکنی بند پیا
کاهی از هجره دل غمخواره	پساری از نظم رباعی زاره
گاه با سم دی نظم صبح بلند	قطعه قطع زجر امر بوند
که یک پت ز غم فرو شوی	هر سم سینه پر درد شوی
که کنی کم بمبع نایه	خواهی از کم شده نامی گاهی
کاهی از شریه نام دای	وز مرده خوں دما دم باریه

ای مراد دل شمشاد کان	مونس حدت یکتا شکان
بای صحت تو شمای	سایه وحدت تو یکتای
فرخ انکس کس تباهی ست	رخش در عالم یکتای خست
دیدم را کل شهوت کوشید	جوش ترا دیدم در کیش چید
جز تو مقصود ندا پس	بلکه موجود نخواهد پس
کز بخواد در دست خواهد پس	و ربکا در غمت کا به پس
از وصال تو بود و باش	وز فراق تو سپید و باش
حال جایست مگو معلومت	ز آنچه شد کشف عجب محرومت
بکش چشم غایب سوش	وز من خلق بگردان ش
تا بخرد منی خود پرواز	بصیحت گری خود پس

عقد سنی هم در بصیحت نفس خود که از منسکه گرفتار
تزیینت و نصیحت پیداوار

جامی این پرده پس ای جند	جون بر پس روزه در ای جند
جند پهلو دهی کنه خوش نفی	میج کوفت ملت زین کس

کرج آن جسم وطن ماه و خورت	این بخورشید ازل ابر پرت
کوش کرد و چشید این جهان	شد ز ذوق نخم جسم رخ زان
گفت حدیث بنجم سایه	اچس این جسم ازل ای جایه
ماه و اختر که ملک تو باد	لوح خوری پر کلک تو باد
باد تا مهر کل پست بجا	بنجم خطم تو اکت نمای

عقده اول در پرده کشتی که از شما دلی پست و پیاں لکه در پیکو
 پستان می توان پسید و دم نامد که از پیوستن خطه

ای جیسوی تو دل پرده	پس ازین پرده برون دور
دل که بر سپر بود آورده او	دل در پرده بود پرده او
یکدم از پرده غفلت بدر	باشد این از شود پرده کما
نست این پیکر خرو طیل دل	بکست این نفس موطی دل
که تو طویطی ز قفس نشمای	بند انان پس نشمای
دل شکر کیت این جنم گاه	نام خمر که تمسک بش
شکر باشد و خمر کاه کر	ترک خمر که کن در شاه کر

ارغینست که درهای مستوح
کرت این سبزه اقبال و سرف
طوق کردن کن آویزه گوش
بو که چون سپهر در اسی شمار
جوخ کلی سلب از ترقش
سپهر عقد را مادر دست
کشم این رشته کو هر کجاست
که جبه بس لامع و نور افشاست
نوران و نی مین با گرفت
نور آن چشم جهان و شکر د
که جبه آن کجاست بحر کسرت
که بصورت بود آن یابند
که جبه در پلک زمان آن است
که جبه آنجا ز سپهر دست کسی

ز و کشا دست بخو که روح
اقد از کردش ایام ب
بد و صد عقد در آزار و شوش
ر دست دست بر شکر
بجو است نایان از قش
خواست بر کوهرین بچکیت
که بود دست بدویرین دست
نور این سپهر دو صد جبه است
نور این کشور دین با گرفت
نور این دیده جان و شکر د
این آیس در موج سخی است
رفعت مغوی این یابند
جونی اری شب این است
بره و کرد و ازین دست بی

پنک بطاش کرد آس	بر صحرایش کبر باس
بر پسر م کور و در جنان نخت	که مرا شسته طاق کسخت
چشم آمد که اران کج نهان	نشوم بهره بر عجب دهقان
کوشش خار صدف در کردم	چوب در لاکه سپر کردم
بار کشم تقدیم کا بنخت	غرم بر طنم کمر کرده دست
مرجه را بجا کرده در فستم	منه زالماس تنم فستم
بس سپر پاکه بشام آوردم	شاهما سجو شمع غن آوردم
مر پله مر سپر بر هم پستم	عقد بر عقد جسم سپستم
پس شد پی بر اتمام	خوادمش پسته ابرار تمام
قد سپیان پستان آوردند	دعوی نخی و پشج کردند
مهره بایش خمر و مهره ربا	عقد بایش فلک عقد حما
سک آن ایره مرکز دین	شش شمع شپتان یقن
نقد هر عقد وی را کن کن	داد آرایشش کان کن
میرسد عقد و دشمن قبل	مریک از دل که چهل قبل

کوزه ارج برود روز کند	بهر پیداست چه در کوزه کند
نست جویان غرض انجام پدر	به که باشم زو عازم که
هر چه تا فلک صبح شکفت	تغ خورشید برادر طلعت
فرق سپید تو بشکافت باد	روز و شب یافته و تافته باد
یافت کام تو در نای اهل	تافت جان می از دل اهل

سپید نظم جو مریدار سینه الابرار که غم عقد وی ار شد
 ان عقد بهشت است و مهره داران روشن احوال مهر فرزند

شب که ز دیو کی مهره کل	تیر کون خمیه ز محروم طل
اخرار پس و شتاب از زربا	پاختن سوزنی آن خطاب
جوش شک قفس شکنیک	گشت بر من دم عسک
بر خود این تک قفس خاک زوم	پای طارم افلاک زوم
عالمی نیستم از عالم پیش	هر چه اندیشه رسید از تنم
عقل معزول کرد اویش	و هم عاقل ز ساحت کیش
نور ز نور جبرانه حش	فیض ز فیض چاک کیش

پن فیض کرم این اگر امش	که جو ی پست کرامی نش
ذاتی از تاجوری یثیری	تاج سلطان دودا حسی
ای خرد واد و جمال بدت	نام نیکو زارل نامزد
پیکه را خطب لقب از تی	خطبه را پیکه بنام بود
پست نیک و بد عالم همه پست	انچه مغرست در و نام بکوت
جشم این پست پوی مغرشی	مغر مغرست پوی مغرشی
نیک نام آمد به جری	نام و دشو بنام تری
جام عیشیت جوشود و پست	جرعه بر خاک تندی پستان ز
پاک زان که همه خاک تواند	جرعه پروردی پاک تواند
کنج نه کنج نشان بر دو سو	تاج ده تاج پستان بر دو سو
پیر چشم جهان خاک درت	طوق جان حلقه بند درت
پست میدان سخن یک بسی	چون و در ادشاهی کی
حرف را کی بوداں کجایی	که شود ظرف شایمایی
بحر معنی جوشود موج کمال	جشمه حرف بود کمال

که تا کپتری شاه کند	به جوان زمره کوتاه کند
که فلک کوهر واپست خند	شاه و الا که در یاف
بر سپهر پنهان پنهان	حاشی پنهانستی رفت
کرده پاک از دستم در دو	عدل و صفحہ ایام تبخ
جز او سپهر بخورشید آمد	رای و رایست حمید اوج
بلکه خورشید صفت زرباد	کفش برایت که کوه باد
هر کل از وی طبع در کرد	که چمن ز ابر کفش پر کرد
مشت دنیا شود و سپهر	و بر روز کند از جو و شمار
دست در هم زد و بکشت چند	خیل اعدا اش که بی و پسند
دو دستان کند و از بسج	برق تهر شمع رسد زمره آلود
ظلم از آفاق بر انداخته اش	کار مظلوم بود پناه اش
نه نمیدان که کم کشی صرف	پیش ازین تقدیری که سحر
منع صرف جو عدل عمرت	عدش اکنون که بمسلم است
که بر و بجه کلام شکست	نامش که هر تاج اورت

در نحو ای که ز اقلیم بخت	آوری روی می شمس قفا
تازه کن عهد کنو عهدی را	ده و سیله عهدی خود عهدی را
عش حسرم بطحازن	تبع قمرش بر اعدازن
مندی عینی سر حسیخ رین	کپتران در پستم آبادین
بار و حال و شان حسرنه	بی پایان عدم پردرد
عاصیا بی سر پنا توله	دست امید بد امان توله
خاصه جلی که کین نه پت	در ره غریب پر افکند پت
بره نیست زطاعت و ریش	لب خنسان شاعت کریش
بو که نقد خود ازین طسپم	بر دازره زین دیو سلیم

در دعای دوام دولت شهریاری که سپید دولت شهریاران
 بحال دولت ای و اویت استندای میر رفعت بخت
 تاجداران که تحت رفعت تاجدار بی بنای خدمت اویت

چون فی خانه گشت نمای	بنوا سازی حید خدای
دلکش زمره دیگر خشت	پرد رفعت پهریر دخت

شانہ زن پپہ مشکین را	پیر کیشن کس عالم بین را
کرد بغلیں جلالت در پی	از در حجر حسن امان ای
جلوه راحلت ناز اندوش	حله لعل طراز اندوش
طاق محراب تہی کن چپ را	سرس ز رخ کیوان سپن
منبر ز پے قدما غلے پنا	قدش از مقدم خود عاقل
خطبہ ملت و دین پر گیر	کشف اسرار یقین از سپر گیر
پردہ بکش از رخ صدیقے	بدراں پردہ حسرت رقیقے
در عدل و پست عمری	زن بفرق سر سر خیر پیری
خوفش کن نہ جاشما پی	ریز بر کشت و جا بارانی
چند و رک اسد اللہی را	پوست بر کن و سپہ رومانی
ظلم از اسپے کاری شان	آبشان یزد بخاری شان
تاج ملک از پردہ مان رکیر	بخت و دولت از بوبان رکیر
سپاہی کج رقتان سپاہم	زن از ان قلم و دایم
بی رہا ز حشر ہم نویت	راہ دانی بہر اقیم نویت

تا کند عرض بر ناپاک	ز یو جسم ترا پاک عیار
لاجرم قحط از صدمت پیک	اهد تو می بر برون او سنگ
علم تو بود پیکر که شکو	کی ز یک پیکر فروزید کو
کر ازین کو صدای برسد	سر کدای بنوای برسد
کر براری بشاعت نفی	بکشاید که از کار پی
تا بخواب اجل ای کو سر پاک	خوا که چستی از بر خاک
فلک از غیرت حال شفت	لیستی کنست ترا بخت
خند و حجب بهما خفت	جره از کردن نافرقت
خند در پتر خانبشتی	درین خاک نشینا پستی
خندار پسبل تو سپکانه	دل بصدش نشید شاه
خندی ز کین ماکت رخسار	خانه پر به بود تیره وار
خند غیس ز پا و پس تو فرو	خفت باشد هزاران غم و
حواست از مقصد و مقصد شد	قدراست که از حد شد
دست از بر دین سپردن	کف ز عذاب کفن بریدن

سعادست از خاتم نبوت صلی الله علیه و آله و سلم خواست

ای قمر طلعت کنی مطیع	مدینه مهین مایه برت
شبه برق تو برین اندوز	لمعه برق خست برقع سپوز
یله العتد ز زمیوت تازی	وحی مندل لب کشتاری
طروات بود و هم بودا	اتحای زخرفش طه
قاب تو پسین عیان زار بود	نقش حسم خم کیسیت
باتو امانکه در جنگ زدند	وج یا قوت ترا سنگ زدند
کوسری جام لبست را چشید	پاغ و دولت زنجیر شد
رخنه امثال و ازان حلیه کرد	در صف کوه صافی کرد
پسک فداست خون نبال شد	رشته لولو ترمر جان شد
کس نکرد پست ز دل سگینی	در پاکیزه بدین کسینی
نخل قدی رطب تار لبست	خسته از پیک خنیا طریست
یعنی از گوش چنان تو پیک	دار و انجی اجازین لب پیک
کویا صیر فی ملک ملک	رند از ان پسند زرت ملک

شد از آن نور بقایده نشد	آمد و خواهم بش کرم نشود
بود نور بصر شخص جهان	جوں بصر از نظر عیشینان
یکی چشم زدن نور بصر	نی کند از همه اهل کلام
آزمود را بسوی چرخ میند	چشم بکشتی تا آن خط بند
پس که نور بصرت بی کما	جوں بگردون رود و آید باز
بقلم کر رسید کشتش	بود لوح دستم اندر کشتش
بود لوح و قلم صنع ازل	کر قلم نیست قلم ز جلال
از پناه خط اگر دید میت	بگاشته پدید هیچ بکیت
نور بود او و خط تیره ظلم	نشود نور و ظلم جمع جسم
جاریارش که ز کورم گانند	قصر دین اوج جهان را راکانند
صدق عدل آوری بود و حیات	که از ایشان کمانه بجات
نه مرصعه نه راسخه نشد	قرب حق امتعاضیه نشد
کشته در قرب حق کنون کم	رضی الله تعالی عنهم

چهارم هشتاد و پنج باب در بیان خطاب و ارادت و محبت و محرم بر

در پس خان ادب و ادب
منسج آرزو که از کفن باز
علم جا به بطحا افتد
پروپه پایانش از قلم بند
ریک از کسرت قد و شش
آفتاب پیرایان او پست
شرش که در مغرب یثرب
کرد بر خوان نبوت کیش
قرص را پی یک مش لیم
نیت زین سجده عجبی
شد دیگر رفت دم خالق
اشبسی سبوح شهاب آشی
کنند خاک بر پشت کفن
خزقه تن بر عرش کشید

خانه روبرو حرم او پیش
باریکه را ندید که راز
که را پاییه دولت نوشت
بر سر تیشه بلای می کشد
بطن ادبی صدف کوثر شد
نیر جاش که چنان است
چرخشیا مشرق از و تابعد
دعوت کرپنه چمن
بر اکشت کرم کرد و نیم
که نشو و نذران تصدی
بر خشنده رانی چون ق
نعل او چون نه نوکر و سلی
را ند از آفاق رو کن شد
خرقه را کف و بدو شد

کل شهر و جهانست بلی
 کل که آمد عشق چارش
 بود پیش از رقم تازه او
 لوح از آثار قلم سجده شد
 عرش پای پی بر کریم بود
 تا در اید بستر کشته سوار
 بودش ایام بره بشته
 نورش از جبهه آمد نمود
 نوح در مملکت طوفانی
 بوی لطفش بر آسم رسید
 یوسفش بود بدرگاه کرم
 طلقش آتش موی خست
 رفت در قافله فاطمه عیسی
 رخت در زانو نیست نهاد

هست شهری کل روینست
 نیست جوشنمی از کهرارش
 بی صدری قلم آواز او
 کعبه حرف تماشا کشید
 که قد و شش بخر پریم بود
 بود کرد و دوشتران قطار
 جارتای ز غنا صرپست
 پرنمادند ملایک پیچود
 پشت از ویافت کشتانی
 کلش از آتش نمرود مید
 بند قیمت صفه در هم
 لبش اچا میسحا امخت
 صالح از قافله شانه کش
 داد صد تخ پیمان با

باشد از سپاسگزاران و شود
آرد از زکات بی رنجی و بی

خلعت پاکیش نور شود
یابد از کفش بی رنجی و بی



اولین اود قدرت قوت
نه قدم بکجه کی تازه نهال
کو حرم معنی خیر البریه است
پسک پستی جو در آید شب
صورتش کرجه ز آدم زاده
روشنیت این سر فرزند
قبله بنده و آزاد دوست
از رخ نور ربای سحر
طرفه نامش که باز ما دوست
آدم اینک شرف پر مدرا

که ز نوکش و جهان کیست
رسته از روضه اقیانوس
که مرا زاشده و محم و مرت
وی به اول فکر احسان
معینش اصل وجود افتاد
که ز هم زاده درخت و دانه
علت غایبی ایچ است
وز درش کاشای سحر
کرده نعلین حسن نیست
تاج پسر کرده پادشاه

چند طلعت خود پرده نمی	پرده رودار که سپه پرده می
این ارقام تیدی نیست	برقم جای قدم بار نیست
تازه رسن قافله بار سپا	بقدم کاه کس باز سپا
باک بر سپه عالم زن	پسک این سپه را بر نم زن
عشش اساق نجاران جای	در کس مایه کریم از پای
خیره کن رشج بر سپه رحمن	صرصر پنج کن شش شکر
برخم رنگ فلک سپک انداز	رخنه اش در خم نیرنگ انداز
رنگ او تیریکه است رنگی	به کریم نی او سپه رنگی
رنج و راحت که جنین پی پی است	اثر رنگ ز جیب ای بیت
پست رنگ همه زین نگر می	دست نیلی شده ز انکشت کرنی
مرو و را بگل طشت ز بام	تا بر اند بر سوسیه نام
پرده پرده نشینان زند	وز سپر پرده در می کدند
کمر پشته جزا بکشی	کو سر عمت در زیا بکشی
زمره را جنگ طرب ز نرس	چند باشد بگلک بر شم نرس

بگریه اسپه تفسید بک
کج جان پسخ ویرا هم
دیر پروای بخوبت دلا
قتل حکمت نه بکینه دل
مرسم دماغ دل بوختگان
نقدگان از کمر کوکشی
مونس خلوت شاهان
سیر باران کن از پستنج
پرد عصمت کل پستان
خانم نخل ز تو چشمه نوش
لب پراخته ز غنچه باغ
غنچه شکدل مانع تویم
سر که بردل تو غش باشد
مرج غیر تو دم کرده است

خوان خرپندی ذری طبل
حار پس کنج جسد کو طپم
زود بپوند دل از خود کپل
زک طلمت بر آینه دل
شاد چای بر عشم اندوختگان
صبح عیش از شب اندوهی
قبله وحدت یکناش کمان
از صبا با دود و لاله قبح
حله رحمت خوین کفان
دام نخل ز تو شه نشو
دماغ بر پینه ز تو لاله باغ
لاله پیاں چوخت دماغ تویم
ز انچه غشیر از تو غش باشد
کر چه پرورده تو پرده

دانه را در ظرفش ترین داد
پسوی دانه طبع کام نهاد
کر عصیانش چنان پشت
دلش پر جلالت افراشت
تا بش معده تاب عینه
ما که در ظلمت مشغولیم
خیز جایی که مناجات کنیم
بو کران مشعل نور برپا

رو بد آنم طمش تقین داد
دانه اش دروسن نام نهاد
پشت عمدش ز عصا خورد
توبه اش مانک ظن بردا
ریخت انوار هدی پس میر
طالب نور از آن شعله لم
رو بد آن قبله حاجات کنیم
جان نورش بر روی برپا

دوست تضرع مناجات آوردن و در خلعت کعبه حاجات آید و از آن

ای حیات دل سر زنده بیل
چاشنی بخشش کرگشاران
بر فراز مد فیروزه رواق
قلج بر پسر نه زین تا جان
جرم بخشند بخشانند

سرخ رویی و در مر جملی
کار شیرین کن شیر کریان
شمینه زرکش زنگار طاق
عقده هبند کمر محتاجان
در روی همه بکشانند

۵
مانع پر زب رصفت وریش
باد از و غالیه پایے اندوز
بست چب جمن انجمن کرده
ز دست محروس نهان پس سپرد
با ویل انجمنه مضاعف
دست صغش کل آدم چو پشته
تق کریم خم دار کرش
بر سپند تعلیم نشیت
همه را کرد ترشح زانما
پاخت محراب تلک ریش
بخران آیتے دیو زاده
کو ردل بود پیل ناخیزه
جون کرد سنه آمدن
پشت در کینه وری حکم کرد

آب آینه در روشن کریش
منع از و نغمه پیرایه آموز
یافت کرد جس از سپهر نبرد
از دم حادیه شمع و مهر
داود دانه پنی قوت ایش
بخلیفت کریش نام نوشت
داد از علم آدم علمش
طاعن از ادسن بطعیت
رشیح پجائک لاعلم نا
سجد بر ندیکایک سوش
که میجو دی او سپهر تنها
دیده نکشت و غیریت غیر
لعن شد طوق کردن او
روی در و سپهر آدم کرد

رنگ نیلی جابست دلی	که بدید آمد از بجه نیل
ز انجبه در کار که بوقلمون	از شکاف قلم آورد برون
طرفه نوینست کنون چرخ برین	نقطه حلقه آن کوی زمین
سر که بی پروا یخ شست برت	عارف نکته نون و اعلم است
مرد و آتش که بود پی زده کم	رخش او را پست ملک کاظم
ایک اینک بگرشت حال	منج انجسم زده نعل حال
تا در طبع فرسپنده پیری	تخت ز زلزله عاود پاش
بهر سپهر کوش از پنک خیال	کرده و امان زمین لال مال
بحر جوش که ملک ملک آمد	بانگ موشش ملل ملک آمد
کوشش مایش که ارج فشانید	چرخ جویش ز سپنج جاده نمید
از زبان که حبس می شایان	عد الواحدش آمد بزبان
واحد پست او و ز مایه تان	سمه بر وحدت او بند کوا
نیست در شسته عدت خم و سج	سمه او آمده باقی مسج
پست در دایره لیل نه	بانی از رحمت افضل مبار

انسان الله واحد
می نهد شکر نعمت بدیان
شکر فضیلت عطا کی گشت
کی شود در نظر خود به شناس
مر که جانیش بود در بدین
باشد از حسد و نینگی کش زبان
ابدالد مر بخیل سپا کنند
شوانند که آرنج بی
آن بتان قدم از همه پیش
اکه پی لوح و قلم کرد و رسم
جسمه قاف قلم تا بکشت
نه فلک با همه شکر که در دست
همه زان جنبش و اقامت
نیکو چون چرخ به شکر بخش

فهمو المنعم و مولی
میکنند شکر گذاری زبان
باعث شکر و شکر نیکو گشت
مستی پید شکر و پاس
کر شود هر چه برین شکر
مر پر موی بصد نطق سپا
پرد از نو و کس با کنند
شکر موی زکر همان خدای
واں توفیق کرم از همه پیش
بر سپر لوح عدم حرف قلم
فیض موج از دل دریا بکشت
نه صدف با همه کمر که در دست
که بصحری جو و اقامت
یک جابست نیکو گشت

برده و رشت دل بسوزد رشت	ریش ایفت بحین منم خوش
حاشا حاشا که بود کا شمار	بخار از عد جان نخت که دار
اروی منی آن قبله راز	که کند دل وی آواز نماز
یاش عشرت زیات جمال	عشره کامله اش نعل کمال
حرکاتش زو فور برکات	داد خبشش لایحیات
پیکانش پیکون امانی	روح را در کف فضل خدای
نقطهایش چون روزنه نجوم	بشیاطین قوی الفهم نجوم
شکلش دید کرد شاه غایت	فارغ معنی شدت ز رخسار
جایه این شاه پاکیر غیب	که دیکت پاکیش نچ
شیوه جلوه نمایی ز تویت	صورت همه کشایه رفت
کردی از پست تاج افوارش	عقد توحید حیل یارش
نیست در گوش دل منظر	سیج زیور به از عینش که

در شرح اصل این محبت بهر شیوه توحید و توکل
صد این محبت در بهر شیوه توحید و توکل

نامه آسوی تا راست این
خوش نفس غنچه است
برخ عقل و غیب کشد
نقش هر لوحه که این حرف است
خوم انکس که این حرف است
نیست فردوس چرا پر شکوف
شوالی که رسی از بی دم
یعنی ای که و این نام پسند
یشش را کس که طارم عش
یعنی از جبین جو خورشید
بر موشق ز حلقه میم
سر الف جان عد و راجا
کم شد نطق زبانی نظام
باشش بکر که روان و چمد

نقش طبع عطار است این
تازه پس میوه شمع است
لوحه بر نامه لایب نهاد
طالبان را در فردوس است
بوی فردوس پس فردوس است
که بود در حرف حرف
تا به بند لب از آغازیم
بست از هر چه بنام این نام پسند
تیر کون پای کافوری عش
بر تو تیر نیست با پای کز
روزن هستی ز نام نعیم
بلکه در چشم و لب پشیم
تا ز لاش ز سپیدت کام
در کلمه و چشمه است شهد

جوں مقامات پستان ہمہ پہودہ و جوں خیالات شکستستان
 بغرض آوہ داین ہمہ ایستند ارم که پردیخان شیر معانی را پیر چاک کرد
 و جلوه نمایان انجمن معنی را سپید مایه کمال **شعر**

جانی که قوی شکست چالیت	از دست زمانه مایه پارت
جوں فال زمانه خند و مند	کرد آو و دست فرزند
باشد نظر خجسته مایه	افند بخین شکست مایه
یار بسجاس افلاک	صادق نفع عالم پاک
کین سپهر که جواب حجت	بر خند که در حساب سحت
با اهل صفاش و بره دار	وز دست معاندان که دار

تاجور پاشتن این شاه عیسی بی عیسی با بی تاج عیسی
 که مرض است بجوای این صفات آتی

ابتدی بسم الله الرحمن	الرحیم المتواسیل الاحسان
یکدم زغم این آب حیات	زندگی بخش دل اهل نکات
توزبان غایب مشک افشا	تا معطر کند این عنوا را





البت سده که بخون کفتم
یکمید جوخ عاقبت یکمستم
از گشتن حین لبی شستم
فکر که گوهر راز پسیده واری شستم
سجده اندین کوه سرایت که در
میان احسان از انوار شحات فضل
و صدق صدق که آمده و پستی
عواصم کورت از تعجب حکمت پیل نطق
افشاده و ناطقه هر یک از شب تامل نسیم
و بالاس تلمی نوران فرد و رفته ایگاه برسم



W.642



کتاب سبحة الابرار

W. 64

کتاب سبحة الامرار







fol. 112a:

Title: Colophon

Form: Colophon

Label: This colophon, written in Arabic, is dated 965 AH / 1557-8 CE and gives the name of the scribe as Ḥaydar al-Ḥusaynī. It reads as follows: katabahu al-‘abd al-faqīr al-mudhnib al-muḥtāj ilā raḥmat Allāh /1/ wa-ghufrānih Ḥaydar al-Ḥusaynī ghaffara Allāh lahu wa-li-man qara<’>ahu /2/ wa-naẓara fīhi sanat khams wa-sittīn wa-tas‘imi<’>ah /3/

Provenance

Seal erased; original shelfmark of 3934 on tail edge of codex

Binding

The binding is original.

Dark brown goatskin (with flap); central lobed medallion with pendants and cornerpieces brushed with gold; light brown doublures with filigree work on a multi-colored ground of blue, orange, and green

Bibliography

Richard, Francis. Catalogue des manuscrits persans. (Paris: Bibliothèque nationale, 1989), no. 262/1.

Decoration

Upper board outside:

Title: Binding

Form: Binding

Label: This dark brown goatskin binding with flap is a Safavid binding produced in 16th-century Iran. The central lobed medallion, pendants, and cornerpieces are brushed with gold. There is a wide border with cartouches in gold with floral motifs alternating with small quatrefoils with raised flowers.

Upper board inside:

Title: Doublure

Form: Doublure

Label: This light brown doublure is decorated with filigree work on a multi-colored ground of blue, orange, and green. The design consists of a central lobed medallion with pendants and cornerpieces framed by a wide border of cartouches alternating with quatrefoils.

I:*

Title: Illuminated double-page incipit with titlepiece

Form: Incipit; titlepiece

Label: This is the right side of an illuminated double-page incipit with the top panel inscribed with the title of the poem in white tawqīʿ/riqāʿ script on a gold background. The text area has interlinear gilt decoration with polychrome floral motifs. The illuminated borders are of a blue ground with gilt medallions and floral forms.

fol. 2a:

Title: Illuminated double-page incipit

Form: Incipit

Label: This is the left side of an illuminated double-page incipit. The top panel is inscribed with the author's name in white tawqīʿ/riqāʿ script on a gold background. The text area has interlinear gilt decoration with polychrome floral motifs. The illuminated borders are of a blue ground with gilt medallions and floral forms.

Form	Book
Genre	Literary -- Poetry
Language	The primary language in this manuscript is Persian. The secondary language of this manuscript is Arabic.
Colophon	<p><i>112a:</i></p> <p>Transliteration: katabahu al-‘abd al-faqīr al-mudhnib al-muḥtāj ilā raḥmat Allāh /1/ wa-ghufrānih Ḥaydar al-Ḥusaynī ghaffara Allāh lahu wa-li-man qara<’>ahu /2/ wa-naẓara fīhi sanat khams wa-sittīn wa-tas‘imi<’>ah /3/</p> <p>Comment: Written in Arabic; gives the name of the scribe and the date of copying</p>
Support material	<p>Paper</p> <p>cream-colored, gold-sprinkled laid paper</p>
Extent	<p>Foliation: 112</p> <p>First folio (not a flyleaf) not counted in the foliation</p>
Collation	Catchwords: Written obliquely on versos
Dimensions	15.0 cm wide by 24.5 cm high
Written surface	6.0 cm wide by 12.5 cm high
Layout	<p>Columns: 2</p> <p>Ruled lines: 14</p> <p>Framing lines in gold, blue, orange, black, and light green</p>
Contents	<p><i>fols. Given here as I* - 112a:</i></p> <p><i>Title:</i> Subḥat al-abrār</p> <p><i>Incipit:</i></p> <p style="text-align: right;">المنة لله كه بخون خفتم ...</p> <p><i>Hand note:</i> Written in nasta‘līq script in black with polychrome headings</p> <p><i>Decoration note:</i> Double-page illuminated incipit; decorated borders and gold-sprinkled margins; polychrome section headings; framing lines in gold, blue, orange, black, and light green</p>

Shelf mark	Walters Art Museum Ms. W.642
Descriptive Title	Poem (masnavi)
Text title	Subḥat al-abrār <i>Vernacular:</i> <div>سبحة الابرار</div> <p><i>Note:</i> This poem is included in Jāmī's Haft awrang (Seven thrones). The title of the work and the author's name are inscribed in the panels of the illuminated double-page incipit. The title and the original shelfmark of 3934 are inscribed on the tail edge of the codex.</p>
Author	<i>Authority name:</i> Jāmī, 1414-1492 <i>As-written name:</i> Nūr al-Dīn ʿAbd al-Raḥmān ibn Aḥmad Jāmī <i>Name, in vernacular:</i> <div>نور الدين عبد الرحمن بن احمد جامي</div> <p><i>Note:</i> Author dates preferred by cataloger: d. 898 AH / 1492 CE</p>
Abstract	This is an illuminated copy of the well-known poem (masnavī) Subḥat al-abrār (The rosary of the righteous) by Nūr al-Dīn ʿAbd al-Raḥmān ibn Aḥmad Jāmī (d. 898 AH / 1492 CE), produced in Safavid Iran. The text, written in nastaʿlīq script, was copied by Ḥaydar al-Ḥusaynī in 965 AH / 1557-8 CE, according to the Arabic colophon (fol. 112a). The manuscript opens with an illuminated double-page incipit inscribed with the title of the work and the author's name. The subsequent pages have decorated borders and gold-sprinkled margins. The dark brown goatskin binding, which is original to the manuscript, has light brown doublures decorated with filigree work on a multi-colored ground. The original shelfmark of 3934 is inscribed on the tail edge of the codex.
Date	965 AH / 1557-8 CE
Origin	Iran
Scribe	<i>As-written name:</i> Ḥaydar al-Ḥusaynī <i>Name, in vernacular:</i>

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.



A digital facsimile of Walters Ms. W.642, Poem (masnavi)
Title: Subḥat al-abrār



Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2011